

چاره اساسی

برای

زندانیان

سید محسن نقوی

مستشار دادگاه استان

شورای گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زندانی محروم‌ترین فرد جامعه است، تیره بخت‌ترین موجودی که آزادی خود را از دست داده، جز زندان و فیافه زندانبان خاطره زنده‌ای ندارد. عاطفه ترحم حکم می‌کند که در باره این بدبختان درمانده قدری تأمل کنیم. فراموش نکنیم، يك زندانی قبل از هر چیز يك انسان است، انسانی که عوامل خانوادگی، ارثی، نقص تربیت و حوادث و پیش آمدها او را در چهار دیواری محبس بزنجیر کشیده تنگ مجازات را تحمل می‌کند. کسانی که باین طبقه با نظر حقارت و احياناً کینه‌توزی می‌نگرند، اسیر خود خواهی هستند و باید بخاطر داشته باشند که هر کس در شرایط و مقتضیات يك مجرم زندانی قرار می‌گرفت، بی شك مانند او زندگی می‌کرد و همان راه ناصواب را می‌پیمود. بنابراین نباید تعصب داشت و باید متذکر بود که روحیات هر يك از افراد جامعه بشری، بخصوص بزهاران بسیار پیچیده و معضل است و وقتی راجع بیک

زندانی بحث می‌کنیم ، اولین هدف ما توجه به شخصیت زندانی است که آلوده شده. باید به مکنونات قلبی و فکری او بپردازیم و در این زمینه لازم است از دانش و عشق توأماً استفاده کنیم ، زیرا می‌خواهیم بزهارا برای تدارك زندگانی شرافتمندانه اصلاح نماییم. همچنانکه مردمی که عمر روزگانی خود را صرف خدمت بجدامیان می‌کنند ، عاشق انسانیت‌اند و فضاوردان شجاع و دلاوری که خاطرات و خطرات سفر هولناك فضایی را برای تسخیر کره ما تحمل می‌کنند، عشاق کمال و نیل بمدارج عالی بشری هستند. حقوق نیز باید در مسایلی مانند وضع و اصلاح زندانیان تقارن علم و عشق را مطمح نظر قرار دهد.

آقایان قضات و وکلای محترم داد گستری کم و بیش بازندانیان سر و کار داشته و دارند ، درد دل‌های خصوصی آنها را شنیده و آنچه در این مقاله آمده اشباه و نظایر آن را مشاهده فرموده‌اند. در بین زندانیان افرادی هستند بسیار باهوش و استعداد؛ آثار نبوغ و ذکاوت بی‌حد در ظاهرشان آشکار و برای ارتکاب جرم یا امحای آثار نیرنگ‌هایی می‌زنند که از هر کسی ساخته نیست و هر بیننده یا شنونده‌ای را حیران می‌کند. این افراد زیرك و لایق و هوشمند در روز اول جانی و دزد و تبهکار نبوده‌اند. اگر در شرایط مساعد و محیط سالم زیست می‌کردند ، قدرت ابتکار و خلاقه آنان در راه خیر و صلاح صرف می‌شد و شاید نبوغ و شهرت بعضی ایشان زیبا نزد شرق و غرب و مایه افتخار جوامع بشری می‌گردید.

با تحقیقات وسیعی که بوسیله دانشمندان علم حقوق، بالاخص متأخرین علمای حقوق کیفری ایالات متحده صورت گرفته، فکر جانی بالفطره در شرف انهدام و زوال است و چون بنای آفرینش بر خیر و نظم بوده، عنوان تبهکار فطری قابل قبول نیست. زیرا پذیرش این نظر موجب خواهد شد که مسئولیت را انکار و اجرای عدالت را غیر ممکن سازیم و به تبع آن اختیار را منکر و مقصر را مجبور بارتکاب بزه بشناسیم و بالنتیجه اعمال پاداش و مجازات را عبث و بی‌فایده و عین ظلم و ستم بدانیم. در عصر ما این فلسفه محکوم شده است.

بعلاوه تعداد تبهکاران بالفطره در قبال عدهٔ بیشمار بزهاران اتفاقی و مستمر

ناچیز بوده و بفرض اینکه بعضی از مقصرین در زمرهٔ جانیان فطری باشند، باید اندیشهٔ خود را معطوف اکثریت مجرمین نماییم. چه آنکه نادر در حکم معدوم است و وظیفه وجدانی هر کس ایجاب می‌کند که تا حد ممکن قلماً و قدماً ب فکر چاره جویی باشد. متأسفانه علوم اخلاقی و انسانی به تناسب پیشرفت علوم مادی ترقی نکرده و برای اصلاح روحیهٔ بشر گامهای مؤثری برداشته نشده و این هم معلول مقتضیات عصر ماشینی است. گرفتاریهای فردی و اجتماعی و حتی ملی که منشأ مادی دارند، آنچنان انسان عصر فضا را غوطه ور ساخته که مجال برای توجه او به محتوای جرثومهٔ مادی و عطف نظر به معنویات باقی نگذاشته است، حتی بحال آینده بشر فکری نمی‌شود.

زندانیان افرادی هستند که سیل حوادث آنان را دچار اسارت قانون کرده. میزان مسئولیت و علل آن برای خود زندانی هم معلوم نیست؛ حتی يك جامعه شناس آزموده و محقق هم قادر نیست تمام عوامل مؤثر در او را بطور دقیق تشخیص و شماره نماید. در شرح حال بعضی از مخترعین و فلاسفه و نویسندگان نامی جهان ملاحظه می‌شود که در دوران کودکی یا جوانی مرتکب جنحه و جنایت شده‌اند، ولی در مقام بیان علت و سبب اعمال خود پاسخ درستی نمی‌دهند و بیشتر عنوان می‌کنند که يك نیروی مرموز یا جنون آنی باعث گناه آنان شده است. اما جای تردید نیست که این اجتماع است که اشخاص را مجرم و مقصر تحویل داده. درد دنیا هیچ چیز بدون علت نمی‌شود. روسو کراراً در نوشته‌های خود می‌گوید، «طبیعت آدمی را نیک، آزاد و خوشبخت آفریده، اما جامعه‌وی را شرور، بنده و بدبخت کرده است...»

شخصی که مرتکب جرم شده و در دادگاه محاکمه می‌شود، فقط موجودی است که دستورهای قضایی در مورد او تکرار و آزمایش می‌شود. آقایان قضات کیفری بعلت فراهم نبودن وسایل و ابزار کار و بمنظور افزایش آمار و فقدان جامعه شناس و روان پزشکی موظف در دستگاه عدالت و علل و معاینه دیگر توانایی و مجال آن را ندارند تا دربارهٔ شخصیت متهم و سوابق او، انگیزهٔ عمل،

آثار احتمالی کیفر و سایر جهات بررسی و مطالعه نمایند. زیرا انجام این امور مستلزم وسایل و فرصت و اختیارات و امکانات وسیع است و ناگزیر اکثر آ سعی می نمایند، عمل انتسابی به متهم را بایکی از مواد قانون مجازات تطبیق و با استفاده از کیفیات مشدده یا مخففه کیفری برای مقصر تعیین و پرونده را پایان دهند. محکوم نیز روانه زندان می شود. باید دید، چه اثری حاصل می شود. اگر مجازات زندان تأثیر قطعی و حتمی داشته باشد، شخص تبهکار پس از خاتمه مجازات نباید مرتکب تکرار جرم شود. در صورتی که اکثر قریب باتفاق مجرمین پس از چشیدن طعم يك بار زندان و تماس با زندانیان کار کشته و باران دیده هنگام ترخیص از زندان باوضع کاملاً آماده و مصمم بقصد ارتکاب جرم وارد اجتماع می شوند.

با اندك تأمل باین نتیجه می رسیم که مجازات نه تنها درد را دوا نمی کند، وضع مواد قانونی مربوط به تکرار جرم دلیلی بارز و گویایی است که قانونگذاران هم به اثر محتوم و صددرصد کیفر اعتقاد نداشته اند و با توجه بمواد ۲۴ و ۲۵ و سایر مقررات مربوط بتکرار در قانون کیفر و سایر قوانین ملاحظه می شود که واضعین قانون جزا از مجازات زندان و تشدید تدریجی آن بمنزله يك داروی موقت و مسکن استفاده نموده اند.

بهر حال وقتی فردی سابقه محکومیت جزایی پیدا کرد و در سجل کیفری او ثبت شد، چگونه می تواند امرار معاش نماید. مگر نه این است که هیچ مؤسسه دولتی و ملی او را استخدام نمی کند. آیا افراد عادی جامعه ممکن است او را در جمع خود بپذیرند؟ هرگز... مردم با او بمثابة يك فرد مبتلا بمرض ساری لاعلاج رفتار خواهند کرد و او را لایق و شایسته هیچ چیز نمی شناسند و چون در خارج از زندان سازمان مسئولی بخاطر حمایت از این گونه افراد وجود ندارد، قهراً چاره ای جز تعقیب اعمال ناشایست و خلاف قانون ندارند.

در سال ۱۳۳۹ اینجانب از يك نفر متهم بسرقت بازجویی می کردم. در اجرای مفاد تبصره ذیل ماده ۱۲۵ محل اقامت او را پرسیدم. متهم اقامتگاه

خود را زندان معرفی کرد. چون تعجب و حیرت من را دید، توضیح داد، روز قبل از زندان آزاد شده و شب را در خیابان خوابیده و غذا هم نخورده، برای سد جوع و تهیه لقمه نان جیب آقای شاکی را در اتوبوس زده است و اضافه نمود، مدت ۹ ماهه محکومیت خود را گذرانده، دارای زن و دو فرزند نیز می باشد که سابقاً در یکی از دهات زنجان زندگی داشته اند و چهار پنج سال است از سر نوشت آنان خبری پیدا نکرده است. متهم می گفت، لا اقل در زندان خوراک و محل خواب و استراحت هست و کسی معارض و مزاحم او نمی شود. ولی در خارج زندان نه وسیله معیشت فراهم است و نه محل خواب و سکونت. و در خاتمه اظهاراتش گفت که چند سال قبل بر اثر دوستی با يك سارق حرفه ای در این راه افتاده و چهار فقره سابقه محکومیت قطعی دارد. تقاضا داشت کاری برای او پیدا کنم. در حالی که من هیچ اقدامی جز فرستادن او بزندان نمی توانستم بکنم.

در آن حالت که بزهار بی پناه و مطرود و مستأصل و پریشان دچار آینده مبهم و نامعلوم شده و داغ تنگ بر جبین او نقش بسته، بی اختیار بطرف خطا و نادراستی و تجاوز بحقوق دیگران پیش می رود، بزهارکاری ملکه ثانوی او وقیح و شناعت آن از نظرش محو و کم کم سرقت و چاقو کشی و قتل و هر نوع جرمی که شیوه اوست، بصورت اعمال بهنجار و صحیح جلوه گر می شود. در کتابی خواندم يك تبهار حرفه ای^(۱) جریان جنایت هولناک ارتکابی خود را برای معشوقه خود تعریف و با کمال افتخار و سرفرازی قساوت خویش را بعنوان يك شاهکار قهرمانی که دیگران از انجام آن عاجزند، توصیف و فقط بخاطر شخصیت موهوم جنایی که داشت، خودش را مافوق همه مخلوقات خیال می کرد. مصاحبه بعضی از دانشمندان حقوق جزا با سارقین معروف نکات و مطالب جالب و خواندنی دارد. یکی از دزدان ایتالیا که در يك گروه مجهز و وسیع عضویت داشت، چنین گفته است: «من دزدی نمی کنم، بلکه از آنچه ثروتمندان

1) Gangster .

ویولدارها فراوان دارند ، فقط مختصری برای رفع گرسنگی و تهیه اقل معاش خود برمی دارم!

در تاریخ ادب کشور فرانسه بخش ویژه ای حاوی ادبیات و زبان مخصوص محاوره اراذل (۱) است، لغات و اصطلاحات آن اکثراً مربوط به تبهکاران و جنایتکاران و او باش و اشخاص سرگردان و لالابالی است که استدلال منفی بز هکاران را بصورت نظم و نثر توضیح می دهد . برای مثال دزد خطرناک و متهور گستاخی می گوید: «کدام کاری مشکل تر و طاقت فرساتر از سرقت است؟ صبح و ظهر و شام، وقت و بیوقت، در خواب و بیداری کابوس وحشت سارقین را زجر می دهد، ترس و لرزش دیدی که در هنگام سرقت شبانگاهی من را احاطه می کند، برای همه کس قابل تحمل نیست. من موجودی هستم ویژه و استثنایی. همواره خود را در معرض حمله اشخاص و پلیس و حتی در معرض کرم قرار می دهم تا بتوانم اموالی را بز نم . کفاره و مالیات در آمد من قابل مقایسه باد دیگران نیست...» سارق دیگر زشتی و قباحت کار خود را انکار می کند: «می گویند ، سرقت عمل زشتی است و این حرف را قبول ندارم ، زیرا من تابع غریزه طبیعی و فطری خود هستم . بشر برای چه خلق شده ؟ آیا مگر خلق نشده تا از لذتهای زندگی بهره مند شود ؟ حال که اینطور است، چرا دزدی نکنم. اگر نکنم، از کجا و چه طریق می توانم کامیاب و خوش باشم؟ اصلاً وجود ما سارقین برای جهان و کاینات لازم است . اگر ما نباشیم قضات و وکلای دادگستری و پلیس چه کاری خواهند کرد و چه حاجتی به آنان خواهد بود؟ این اشخاص بخاطر ما زندگی و کار می کنند و این ما هستیم که وسیله زندگی آنان را فراهم می کنیم...»

بعضی زندانیان خوش قریحه اشعار و تصانیف متعددی درباره زندان سروده و ساخته اند. يك زندانی ایتالیایی گفته :

« چه کسی زندان را دردناک می داند؟! شما ای بدبختها سخت در اشتباه هستید! و دیگری می گوید: «بدبختی مانند خوشبختی نهایت ندارد! ما در دژ

1) Argot .

در بسته زندان / این کلمات را استهزا می کنیم . / خوشبختی مطلق برای ما فراهم است ، / مگر وقتی که قیافه زندانیان ازدور ظاهر می شود . يك زندانی فرانسوی چنین سروده است :

« ای زندان عزیز ، ای چشمه حیات ، ای خوشبختی من . / خوشبختی بالاتر از این نیست که خود را در آغوش حصار تو احساس کنم . / فقط آنجا برادران و دوستان حقیقی را مشاهده می کنی . / پول ، غذای لذیذ ، زندگی شیرین فقط همان جاست . / در خارج آنجا در بین دشمنان خواهی زیست . / اگر قادر بکاری نباشی ، گرسنگی ترا خواهد کشت . / خدا حافظ . ما غل و زنجیر و قوانین شمارا پست می شماریم ! »



باری اکثر زندانیان بطور آگاه یا ناخود آگاه همین احساسات و تصور را دارند . بزهار خود را ذیحق می داند ، بخصوص وقتی مشاهده کند ، متهمین کم تقصیر و بی دست و پا که مرتکب بزهای کم اهمیت می شوند ، گرفتار فرشته عدالت شده و کیفرهای بی تناسب و خشن درباره آنها اعمال می شود ، ولی اشخاصی هم همه گونه عمل خلاف قانون را مرتکب ، ولی بر اثر زرنگی و استفاده از وسایل ممکنه از چنگ قانون فرار می کنند . در این هنگام عقده حقارت و کینه توزی و حس انتقام جویی مزید بر علل سابق شده بزهاران را تحریک می کنند تا با تهور و گستاخی غیر قابل وصف مرتکب جرایم سهمگین و مخرب شوند . در این موقع قتل نفس بمنظور سرقت و امحای آثار و دلایل آن و هر گونه جرم دیگری که امکان ارتکاب آن پیش آید ، يك کار عادی و معمولی آنان می شود و در نتیجه با اجرای کیفر اعدام از صحنه هستی خارج و زندگی نمکین و فضاحت - بارشان پایان می پذیرد .



از بیان مطالب فوق طرز فکر و نوع احساس زندانیان درباره زندان و میزان اثر آن تا اندازه ای روشن شد . نتیجه ای که نویسنده می خواهد بگیرد ،

این است که برای خالی کردن زندانها باید علل وقوع جرم را از بین برد. اکنون که کشور عزیز ما تحت توجهات رهبر عالیقدر ملت ایران در حال تحول همگانی است، بسیار بموقع است که در این مسئله مهم و حیاتی مطالعه و بررسی وسیع و همه جانبه بشود. البته از بین بردن عواملی از قبیل وراثت و نقایص جسمانی و روانی غیر ممکن است و امحای بعضی آنها مثلاً نواقص و اشکالات و موانع خانوادگی و نقصان آموزش و پرورش مستلزم اجرای برنامه های طولانی و اصلاح طرز فکر جامعه خواهد بود.

آنچه نویسندگان پیشنهاد می کنند، این است که دولت یا بخش خصوصی با مساعدت تشکیلات دولتی مؤسسات و کارگاههای متنوع و کامل تشکیل دهند و پس از خاتمه مجازات آزاد شدگان را بلافاصله به آن محلها راهنمایی و بکار تشویق کنند. در این صورت از نیروی فعال آنان استفاده هم می شود و با فراهم گشتن وسایل اعاشه و رفع حوایج اقتصادی دیگر موجب و محرکی که افراد را بجانب بزهکاری روانه کند، پیش نخواهد آمد و در خلال کار لازم است با ایراد سخنرانی و انتشار مجله یا روزنامه مخصوص و نمایش فیلم و برنامه تلویزیونی که بهمین منظور خاص تنظیم خواهد شد، طرز فکر مقصرین را اصلاح و حالت یأس و نومیدی آنان را به امیدواری و شادی و اطمینان آینده، و حس بدبینی و کینه توزی و انتقام طلبی را به خوش بینی و حسن نیت و عشق و فداکاری تبدیل نمایند. اگر چنین برنامه ای اجرا شود، مطمئناً آمار جرایم رو به نقصان خواهد رفت و الا هر روز و هر ماه زندانها انباشته تر از پیش گردیده تعداد جرایم رو به افزونی می گذارد و مشکلات و گرفتاریهای کاری و وجدانی قضات و وکلای محترم افزایش خواهد یافت.

اساس خلقت جذبه و محبت است. چه بهتر از این که يك مقصر زندانی محروم از مهر و عطوفت را از بدبختی و تیره روزی نجات دهیم و با او بفهمانیم که زندانی انسان است؛ انسانی که بالقوه می تواند باعث مباحثات و افتخار جامعه خود باشد.

پایان